

بررسی افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی

(در پرتو تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن)

نوشته زیر متن سخنرانی ای است که در سمیناری که در تاریخ شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۰۱ به مناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام پرشکوه بهمن در لندن از جانب "چریکهای فدایی خلق ایران" برگزار شد، ایراد گردید. همین سخنرانی در "مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن" در آمستردام هلند به تاریخ شنبه ۱۷ فوریه ۲۰۰۱ با تغییراتی - که به علت ذیق وقت ایجاد شده بود - ایراد گشت.

با تشکر از همه دوستان و رفقای که با حضورشان در این مراسم به ما امکان دادند که یادمان سی امین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و سومین سالروز قیام بهمن را امروز و در اینجا پاس بداریم. اجازه بدهید که به موضوع بحث امروز بپردازم.

همانطور که می دانید موضوع بحث امروز بررسی افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی در پرتو تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن می باشد. رستاخیز سیاهکل و قیام شکوهمند بهمن دو رویداد بزرگ تاریخی در جنبش انقلابی توده های ستمدیده ایران هستند که نقشی تعیین کننده در روند انقلاب ایران داشته و به مثابه دو تجربه بزرگ، منبع آموزشهای گرانقدری جهت تداوم آینده این انقلاب می باشند. توجه به این آموزشها، به خصوص این روزها که جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش در تلاش اند با اشاعه توهم اصلاح پذیری نظام حاکم توده ها را از انقلاب و مبارزه جهت سرنگونی این نظام ظالمانه بازدارند، از اهمیت دوچندانی برخوردار است.

در سنت چریکهای فدایی خلق، بهترین شیوه بزرگداشت یاد آن پیشاهنگان مسلح در جنگهای سیاهکل و آن توده های میلیونی در قیام بهمن، درس گیری از این دو واقعه و به کار بردن این درسها در پراتیک مبارزاتی می باشد. به همین دلیل هم ما همواره تلاش کرده ایم که به مناسبت این دو رویداد بزرگ تاریخی، با توجه به تجربیات حاصل از این دو واقعه، شرایطی را که در آن قرار گرفته ایم مورد بررسی قرار داده و درباره اوضاع و احوال امروز و وظایف کنونی جنبش انقلابی با مردم خود سخن بگوئیم.

همانطور که می دانید سی سال پیش با حمله دسته چریکی جنگل به رهبری رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به پاسگاه سیاهکل در اطراف لاهیجان، جنبشی در ایران شکل گرفت که نه تنها مخالفین این جنبش بلکه حتی دشمنان آن نیز نتوانستند نقش تعیین کننده آن را در شکل دادن به مبارزات بعدی توده ها انکار نمایند. این حرکت در واقع آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی در ایران و اعلام جنگی به سلطه حاکم بود، جنگی نابرابر با دشمن تا بن دندان مسلح که به تدریج فضای جامعه را تغییر داد و با جلب پشتیبانی توده ها این امکان را به وجود آورد تا بتوان با سازماندهی توده ها در جهت شکستن طلسم ضعف جنبش کمونیستی گام برداشت.

قدرت گیری این جنبش و استقبال وسیع توده ها از آن را به عینه در شعارهای توده های قیام کننده در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ وقتی که آنها یک صدا ندا سردادند که "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" شاهد بودیم. باید دید که جنبشی که در این فاصله کوتاه توانست چنین نقش بزرگی را در تاریخ ایران ایفا نماید، بر مبنای کدام تحلیل و با دست زدن به کدام پراتیک به این دستاوردها دست یافت. رزمندگان سیاهکل، کمونیستهای آگاهی بودند که با تحلیل شرایط جامعه به این نتیجه رسیدند که نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران سرمایه داری وابسته است. نظامی که ایران را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی تبدیل کرده و مادامی که سلطه امپریالیستی ادامه دارد شکل

دولت شکل عریان و خشن دیکتاتوری است. دیکتاتوری لجام گسیخته ای که هرگونه حرکت متشکل مبارزاتی را وحشیانه سرکوب کرده و حتی تحمل اعتراضات پراکنده صنفی-اقتصادی را نیز ندارد. بر مبنای این تحلیل، چون دیکتاتوری جزء ذاتی سلطه حاکم می باشد، برای رسیدن به دموکراسی و آزادی راهی جز نابودی این سلطه وجود ندارد و تا این سلطه برقرار است تصور هرگونه رفرم و اصلاحات در جهت خواسته‌های اساسی توده‌ها پوچ و بی معناست.

با این تحلیل، چریک‌های فدایی خلق مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم شاه را آغاز کرده و بن بست مبارزاتی حاکم را درهم شکسته و راه غلبه بر جدایی غم‌انگیز پیشرو با توده‌ها را در مقابل دید همگان قرار دادند. حرکت بن بست شکنانه و راهگشایانه رزمندگان سیاهکل نشان داد که ایده‌ها و تحلیل‌های این رزمندگان چون از واقعیت عینی اخذ شده و ارتباطی ناگسستنی با واقعیات جامعه دارد به درستی بر واقعیت تاثیر گذاشته و آن را متحول می‌سازد. و این خود تودهنی محکمی بود بر دهان آنها که عکس این واقعیت را تبلیغ می‌کردند.

رزمندگان سیاهکل یا در نبردی نابرابر با ارتش ضد مردمی شاه و یا در میدانهای تیر قهرمانانه جان باختند اما علیرغم این شکست و در مقابل ۹ چریکی که به زمین افتادند صدها کمونیست برای برداشتن اسلحه آنها به پا خاستند و راه آنها به وسیله صدها چریک شهری تداوم یافت و مبارزه ای در ایران شکل گرفت که به تدریج و در پروسه ای ۸ ساله حمایت توده‌ها را کسب نمود و دیدیم که سرانجام در ۲۱ و ۲۲ بهمن میلیونها دست با درس‌گیری از تجربه رزمندگان سیاهکل و ادامه دهندگان راه آنها، برای گرفتن سلاح دشمن پادگانها را آماج حمله خود قرار دادند و زرادخانه‌های رژیم را دست مایه مسلح شدن خود نمودند و به این ترتیب توده‌ها در قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن ثابت نمودند که راه مبارزه ای که رزمندگان سیاهکل نشان دادند را به خوبی شناخته‌اند و می‌دانند که عامل بقای سلطه دشمن، قدرت سرکوب کننده ارتش ضد خلقی است و با دشمن سرتاپا مسلح که جز با زیان گلوله سخن نمی‌گوید، جز با اعمال قهر انقلابی نمی‌توان سخن گفت. توده‌ها به درستی دریافته‌اند که مبارزه مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی است و این خود پیروزی سیاهکل بود. دیالکتیک مبارزه انقلابی شکست تاکتیکی و اجتناب پذیر گروه جنگل را به پیروزی بزرگ پذیرش راه آنها از سوی توده‌ها تبدیل نمود.

در شرایطی که توده‌ها تحت تاثیر تداوم ۸ ساله مبارزه مسلحانه و ارزشها و سنتها و تجربیاتی که این مبارزه ایجاد نموده بود به ضرورت مسلح شدن خود پی برده و حتی در جریان تظاهراتی که در آن سالها رخ می‌داد فریاد می‌زدند "رهبران ما را مسلح کنید". متأسفانه جنبش انقلابی مردم ایران فاقد یک رهبری انقلابی بود. در آن زمان تنها سازمانی که از آن انتظار می‌رفت به این نیاز پاسخ گفته و انرژی انقلابی توده‌ها را در جهت تداوم انقلاب، نابودی سلطه امپریالیسم و حرکت در جهت سوسیالیسم سازمان دهد، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود که اعلام موجودیت علنی اش با حماسه سیاهکل صورت گرفته بود. متأسفانه در آن سالها کسانی در راس این سازمان قرار گرفته بودند که نه فقط با ارزشها و سنتهای جنبش قهرمانانه فدایی بیگانه بودند بلکه اساساً از مبارزه مسلحانه

توده ها بیش از هر چیز هراس داشتند و در عمل مهمترین مشغله ذهنی شان این بود که چگونه و چه وقت نادرستی راه رزمندگان سیاهکل را رسماً اعلام نمایند.

در چنین شرایطی و به دلیل خالی بودن میدان، خمینی و دار و دسته اش با حمایت مستقیم نیروهای امپریالیستی از آنها، به راحتی موفق شدند خود را به مبارزات مردم تحمیل نموده و آن را به زیر کنترل خود درآورند. کسانی که در زندگی خود بزدلانی بیش نبوده و معنای قاطعیت را نمی دانستند حال که دست امپریالیستها را پشت سر خود دیدند با دیدن خشم و نفرت توده ها از رژیم شاه قاطع شده و به کمتر از خروج شاه راضی نمی شدند. اما این به اصطلاح رادیکالها وقتی که مسئله مسلح کردن توده ها و نابودی ارتش ضدخلقی مطرح می شد یاد ضرورت پیروزی گل بر گلوله می افتادند و از مردم می خواستند در مقابل گلوله نیروهای ارتشی به آنها گل بدهند و آن هنگام نیز که توده ها بدون توجه به رهنمودهای خمینی و دار و دسته اش به زرادخانه های دشمن حمله بردند، آنها برای بازداشتن مردم از این اقدام انقلابی در خیابانها راه افتادند و فریاد می زدند به خانه هایتان برگردید هنوز "دستور جهاد" داده نشده است. اتفاقاً همین چند هفته پیش بود که رفسنجانی در نماز جمعه ۲۳ دی ماه ضمن اشاره به آن دوره در رابطه با موصع خمینی گفت: "مردم فریاد می کردند رهبران ما را مسلح کنید اما سیاست امام این نبود که با اسلحه و خون انقلاب پیروز شود. ایشان می فرمودند همین تقاضاها کافی است".

روشن است که از نظر خمینی و دار و دسته اش آنچه اهمیت داشت نه پاسخگویی به ضرورت تسلیح توده ها جهت پیروزی انقلاب بلکه "تقاضا"هایی بود که این دار و دسته می توانستند بر سر آنها با محافل قدرتمند چانه بزنند. به واقع در شرایطی که خمینی و دار و دسته اش به دلیل ماهیت طبقاتی شان عاجز از پاسخگویی به این ضرورت بودند، یک رهبری انقلابی می توانست درست با تکیه به همین واقعیت این دار و دسته را هر چه سریعتر در میان توده ها افشا ساخته و سدی در مقابل نقش مخرب آنها ایجاد نماید و با پاسخ انقلابی به این خواست توده ها و سازمان دادن مبارزه مسلحانه توده ای راه پیروزی انقلاب را هموار سازد. اما همانطور که اشاره کردم جنبش ما از فقدان چنین رهبری در رنج بود.

اپورتونیستها و سازشکارانی که در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نفوذ کرده بودند، به دلیل رد تئوری مبارزه مسلحانه نه می توانستند و نه می خواستند به این وظیفه انقلابی پاسخ دهند. اگر تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل تاکید داشت که آزادی و دموکراسی جز با نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته میسر نیست و امکان نابودی این نظام تنها با یک انقلاب به رهبری طبقه کارگر میسر است، اعضای کمیته مرکزی سازمان که بعدها روشن شد تا چه حد تحت تاثیر کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار داشتند، با عدول از این اصول انقلابی قدرت گیری خمینی را "حاکمیت خلق" و "پیروزی انقلاب" اعلام نموده و از "بهار آزادی" در ایران سخن گفتند. این امر به جمهوری اسلامی که حاصل زد و بندهای امپریالیستی بود - به واقع امپریالیستها توافق مبنی بر سر کار آوردن این رژیم را در

کنفرانس "گوادولوپ" قطعیت دادند - امکان داد تا با سهولت بیشتری خود را حاصل مبارزات توده ها جا زده و سلطه امپریالیستی را، این بار تحت لفافه ایدئولوژیکی اسلام، تداوم بخشد.

در ۲۲ سال گذشته به عینه شاهد بوده ایم که رژیم جمهوری اسلامی با نقض هر گونه آزادی و دموکراسی، در جهت گسترش سلطه بورژوازی امپریالیستی گام برداشته و کشور را صدها بار بیشتر از زمان شاه به سرمایه انحصاری وابسته ساخته است.

اقتصاد تک محصولی مبتنی بر تولید و صدور نفت ادامه یافته و ارز حاصل از صادرات نفت که حدود ۸۵ درصد منابع ارزی دولت را تشکیل می دهد قبل از هر چیز صرف واردات سلاح و کالاهای انحصارات امپریالیستی گردیده است. جمهوری اسلامی ۸ سال به بهانه جنگ و ۸ سال به بهانه بازسازی ویرانه های ناشی از جنگ، میلیاردها دلار سرمایه این مملکت را به جیب انحصارات امپریالیستی ریخت و وضعی به وجود آورد که همچون اکثر کشورهای وابسته، حجم واردات کالاهای انحصارات امپریالیستی ده ها برابر حجم صادرات تولید داخلی را تشکیل می دهد. اجرای رهنمودهای بانک جهانی و استقراض میلیاردها دلار وام از خارج، باعث فقر و بیکاری و خانه خرابی میلیونها کارگر و زحمتکش گردید. امضای قراردادهای اسارت بار امپریالیستی تحت عنوان "بای بک" (برای نمونه با شرکت نفتی "توتال" که با بی شرمی تمام به عنوان موفقیتی بزرگ تبلیغ می شود) کار را به آنجا رساند که مردم به حق این قراردادهای را قراردادهای ناصرالدین شاهی می نامند. اتفاقاً اخیراً یکی از نمایندگان رژیم به نام رضازاده نیز در چهارچوب اختلافات درونی خودشان با طرح سئوالی در مجلس به این گرایش مردم اعتراف نموده و گفت: "این سئوال در بین افکار عمومی مطرح است که چرا قراردادهایی مانند قراردادهای زمان قاجار بین ایران و سایر کشورها بسته می شود".

"قراردادهای زمان قاجار" یعنی قراردادهای استعماری، یعنی قراردادهای اسارت بار امپریالیستی که در شرایط ما جز تداوم سلطه سرمایه داری وابسته، تداوم سلطه امپریالیسم معنا نمی دهند. و این خود یعنی تداوم دیکتاتوری خشن و عریان. این دو جدایی ناپذیرند و این همان واقعیتی است که رزمندگان سیاهکل با تکیه بر آن مطرح می کردند: بدون درهم شکستن ماشین دولتی، بدون نابودی نظام سرمایه داری وابسته، امکان رهایی از اسارت امپریالیستی وجود ندارد و البته بدون چنین امری نیز آزادی و دموکراسی دست نیافتنی می باشند.

تداوم سلطه بورژوازی امپریالیستی حاصلی جز تداوم دیکتاتوری، این بار در لفافه اسلام و تحت نام "ولایت مطلقه فقیه" نداشت و به همین دلیل هم ما در ۲۲ سال گذشته شاهد اعمال وحشیانه ترین سرکوبها از سوی جمهوری اسلامی بوده ایم. هر گونه اعتراض کارگران و زحمتکشان به وسیله این رژیم وحشیانه سرکوب شد. این رژیم حقوق سیاسی و اجتماعی زنان را لگدمال کرد. مبارزات خلق عرب، ترکمن و کرد را به خون کشید و در سال ۶۰ در جریان سرکوب

سازمانهای سیاسی، صدها جوان را روزانه به جوخه اعدام سپرد و آنگاه دسته دسته از جوانان را به مسلخ جنگ امپریالیستی با عراق فرستاد و هنوز مرکب قرارداد صلح کذایی خشک نشده، در فاصله کوتاهی هزاران زندانی سیاسی در بند را به ددمنشانه ترین وجهی اعدام نمود. تا آنجا که صدای برخی از عناصر خودشان، از جمله منتظری که آن زمان نایب امام بود نیز درآمد و او در نامه هایی ابعاد وسیع این کشتار را مورد تایید قرار داد.

علیرغم این کارنامه سیاه و علیرغم همه این واقعیات، این روزها باز هم عده ای روی کار آمدن خاتمی و ادعاهای او در مورد آزادی و حکومت قانون و یا انتشار چند نشریه و برگزاری چند انتخابات فرمایشی را به عنوان گسترش روندهای دمکراتیک در زیر سلطه جمهوری اسلامی قلمداد کرده و به این توهم دامن می زنند که از قرار با حفظ نظام موجود امکان اصلاحات و رسیدن به آزادی و دمکراسی وجود دارد. اجازه بدهید در همین جا به همین مسایل بپردازم. به راستی چه شرایطی باعث چنین تبلیغاتی و کوشش در رواج این ایده ها شده است؟ پیش از روی کار آمدن خاتمی جامعه ما در چه اوضاع و احوالی به سر می برد و چرا یکباره خاتمی به اصطلاح ناجی مردم ستمدیده ما جلوه داده شد؟

جمهوری اسلامی با اعمال یک دیکتاتوری لجام گسیخته بر تمام زوایای زندگی توده ها، توانست ایران را به کشتارگاه مبارزین و انقلابیون و زندان بزرگی برای کارگران و زحمتکشان تبدیل نماید. ولی این سرکوبهای وحشیانه نمی توانست عکس العمل توده های مبارز ما را به دنبال نیاورد، به همین دلیل هم در اواخر دوره ریاست جمهوری رفسنجانی ما شاهد شورشهای توده ای چندی بودیم. در مشهد، قزوین، اراک، زنجان، شیراز و اسلام شهر توده های جان به لب رسیده به پاخاستند و با خشم و نفرتی وصف ناپذیر، مظاهر سلطه رژیم را آماج حملات خود قرار داده و نشان دادند که هم وضع موجود را غیرقابل تحمل می دانند و هم در مقابله با قدرت سرکوب رژیم از چه روحیه تعرضی بالایی برخوردارند.

این شورشها که خبر از آینده تیره و تار رژیم می داد، سردمداران جمهوری اسلامی را به وحشت انداخت و آنها را به چاره جویی برای مقابله با چنین روندی واداشت. همه نهادهای امنیتی رژیم به کار افتادند تا راهی جهت مقابله با خواست سرنگونی رژیم که هر روز با برجستگی بیشتری از سوی مردم مطرح می شد و در شعارهایشان منعکس می گشت، پیدا نمایند. در عین حال این اوضاع به دنبال شرایطی به وجود آمد که در آن جانپان حاکم با ترور مخالفین در داخل و خارج کشور و تلاش جهت برقراری سکوت گورستان در سراسر کشور، آنچنان از خود بی خود شده بودند که بی مهابا به هر جنایتی متوسل می شدند. سر به نیست کردن مخالفین که بعدها به عنوان "قتلهای زنجیره ای" افشا و علنی شد تا آنجا پیش رفت که بعدها افرادی از خود رژیم اعلام کردند که "در طول یک دهه حداقل ماهی یک نفر به قتل رسیده است". ترور رستوران برلین در آلمان و افتضاحی که به وجود آورد چهره ددمنشانه رژیم در داخل و خارج را بر برجستگی بیشتری در مقابل افکار عمومی قرار داد و نشان داد که چه کسانی در بالاترین مراتب رهبری

رژیم، دستوردهندگان این جنایات می باشند.

با توجه به واقعیات بالا، مسئولین نهادهای امنیتی رژیم در تحلیلهای خود از شرایط جامعه پنهان نمی ساختند که رژیم تا چه حد مورد نفرت و انزجار توده ها قرار دارد. آنها به این واقعیت این طور اذعان داشتند که جمهوری اسلامی "مقبولیت" و "مشروعیت" مردمی خود را از دست داده است و به دلیل تراکم مطالبات توده ها و گسترش فقر و بیکاری، جامعه به بمب ساعتی می ماند که هر لحظه آماده انفجار است.

برخی از این نهادها مدعی بودند که به دلیل فقدان کانالهایی جهت تخلیه اعتراضات مردمی، این اعتراضات حالت انفجاری یافته و در جهت سرنگونی رژیم کانالیزه می شود. بنابراین مصر بودند که برای مقابله با گرایش مردم به سرنگونی رژیم، قبل از هر چیز باید یک کارزار تبلیغاتی بر علیه ایده هایی به راه انداخت که ضرورت مبارزه قهرآمیز بر علیه رژیم را مطرح می کنند. همین ها بودند که برای اولین بار اقدام به اشاعه تم های تبلیغاتی معینی نمودند از جمله اینکه گویا مردم از انقلاب خسته شده اند و خواهان تحولات تدریجی و گام به گام از بالا هستند. و به طور کلی سعی کردند این را در میان مردم جا بیاندازند که گویا امکان اصلاحات در چهارچوب جمهوری اسلامی وجود دارد و دیگر نیازی به سرنگونی این رژیم نیست.

در چنین اوضاع و احوالی بود که ریاست جمهوری رفسنجانی پایان یافت و خاتمی با شعار آزادی، جامعه مدنی و حکومت قانون وارد میدان به اصطلاح مبارزه انتخاباتی شد. سردادن همین چند شعار و برخی مخالفت های جناح های دیگر جمهوری اسلامی با خاتمی کافی بود تا دستگاه تبلیغاتی رژیم و حامیان امپریالیستش با سرمایه گذاری روی نفرت مردم از کل رژیم، او را حاصل پیدایش روندهای دمکراتیک در ایران و دمکراتیزه شدن جامعه ایران جلوه داده و قدرت گیری او را تجلی امکان اصلاح پذیری جمهوری اسلامی نشان دهند.

جمهوری اسلامی با انتخاب خاتمی که حرفه ایی مردم پسند می زد و جلوه دادن این انتخابات به عنوان نتیجه آرای مردم و نه خواست رهبران درجه اول رژیم، به فریبکاری بزرگی دست زد. هم به بحران مقبولیت و مشروعیت خود پاسخ گفت و هم وجهه بین المللی اش را سر و سامان داد. رژیم با اشاعه توهم "امکان اصلاح" و باز بودن "راه اصلاح" تلاش نمود مبارزات و اعتراضات مردم را در چهارچوب اصلاحات ادعایی و دعوای جناحهای درونی خود مهار نموده و از پتانسیل انفجاری آن بکاهد.

در فضای تبلیغاتی که ساخته شد جمهوری اسلامی نانش را پخت و بخشهایی از جامعه را بار دیگر فریب داد. در خارج از کشور ما شاهد جلوه های مختلف این فریب خوردگی در صفوف اپوزیسیون رژیم بوده و هستیم که به انحاء مختلف می کوشند دنباله رویهای خود از این فضای تبلیغاتی را با لفافه های ایدئولوژیک مختلف توجیه و لاپوشانی نمایند و افسانه اصلاح پذیری رژیم را واقعیتی انکارناپذیر جلوه دهند.

نیروهایی از ضرورت حمایت از خاتمی و جهت دادن سمت اصلی ضربه به سوی جناح دیگر سخن گفتند و جریاناتی تا مرز شرکت در نمایشات انتخاباتی رژیم پیش رفتند و به تدریج مسئله سرنگونی رژیم برای چنین نیروهایی تبدیل شد به مخالفت با فلان جناح قدرت طلب جمهوری اسلامی که اجازه نمی دهد خاتمی شعارهایش را متحقق سازد. نیروهایی به یاد این افتادند که بورژوازی دارد قدرت را از روحانیت می گیرد تا دولت "متعارف" و "مطلوب" خود را سر کار آورد و کسانی از رنسانس بورژوازی ایران سخن گفتند. از قرار بورژوازی ایران پس از ۲۲ سال زندگی زیر سلطه به قول اینها "قرون وسطایی" جمهوری اسلامی، حالا وسیعاً از دمکراسی پشتیبانی کرده و خواهان برقراری دمکراسی است.

اینها با عبارات دهن پر کن ظاهراً خود را در مورد تحولات بورژوازی در تاریخ، مطلع و باسواد جلوه می دهند در حالی که به واقع از درک واقعیات کاملاً عیان جامعه ایران عاجزند. آیا به راستی بورژوازی ایران و رژیم حامی اش، جمهوری اسلامی، اساساً پتانسیل تن دادن به دمکراسی را دارند؟ از نظر تاریخی این واقعیتی است که بورژوازی آن موقع که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود، در مقابل خودکامگی فئودالی خواستار دمکراسی بود. اما این واقعیت چه ربطی به بورژوازی وابسته حاکم بر ایران دارد؟ دمکراسی برای آن بورژوازی زمینه رشد را فراهم می کرد، در حالیکه برقراری هرگونه روابط دمکراتیک در جامعه باعث شوریدن توده ها بر علیه این بورژوازی شده و خطر مرگ برای وی در بر دارد. آن یکی با توسل به دمکراسی و حمایت از دهقانان دشمن خود، فئودالیسم را آماج قرار می داد، این یکی دشمنی جز کارگران و دهقانان و توده های ستمدیده در مقابل خود نمی بیند. پایگاه توده ای وسیع انقلاب در مقابل پایگاه محدود و محدودشونده این بورژوازی انگلی چاره ای جز اعمال قهر در مقابلش نمی گذارد.

در شرایطی که بورژوازی با گام گذاشتن به دوره امپریالیسم به قهر و ارتجاع گرائیده و چندین دهه است که در سراسر جهان این واقعیت به آشکاری به نمایش گذاشته شده، از رنسانس بورژوازی ایران سخن گفتن و از این بورژوازی فرتوت، انگلی و وابسته معجزه دمکراسی انتظار داشتن نه تنها انتظاری غیرقابل تحقق می باشد بلکه معنایی جز چشم بستن بر واقعیات و تئوری سازی برای توجیه تمایلات عملی در بر ندارد.

ببینید، کسانی با این قبیل توجیحات روی کار آمدن خاتمی را نشانه رشد روندهای دمکراتیک در جامعه جا زدند. در حالیکه خاتمی از همان ابتدا بی پرده از التزام خود به ولایت فقیه سخن گفته و همواره خواهان اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است.

همه می دانند که قانون اساسی رژیم بر "ولایت مطلقه فقیه" تاکید دارد و "ولی فقیه" مشروعیتش را از خدا می گیرد نه از رای مردم. (به واقع "ولایت مطلقه فقیه" در قانون اساسی این رژیم هیچ معنایی ندارد جز آن که صراحتاً به توده ها می گوید در چهارچوب رژیم جمهوری اسلامی، شما فاقد هر گونه حق و حقوقی می باشید.) و این یعنی نقض آشکار دمکراسی، یعنی عین استبداد. وقتی خاتمی خود تاکید می کند که خواهان اجرای قانون اساسی جمهوری

اسلامی است و بر حفظ "ولایت مطلقه فقیه" تاکید می کند، چگونه می تواند خواهان رشد روندهای دموکراتیک در جامعه باشد؟ نه، واقعیت این است که روی کار آمدن خاتمی نه نشانه رشد روندهای دموکراتیک در جامعه بلکه برعکس نشانه تلاش جمهوری اسلامی جهت حفظ دیکتاتوری حاکم، حفظ ولایت مطلقه فقیه، حفظ قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی است. به همین دلیل هم بود که خاتمی همین چند وقت پیش در سخنرانی ۱۶ آذر خود، آشکارا هر گونه تلاش برای تغییر قانون اساسی را "خیانت به ملت ایران و خیانت به حرکت اصلاح طلبی" نامید.

با نگاهی به آنچه که در سه سال و نیم اخیر، یعنی در دوران حاکمیت خاتمی، بر ایران گذشت هم می توان به پوچ بودن ادعاهای مذکور پی برد و نشان داد که تحت رژیم جمهوری اسلامی هر گونه ادعای دموکراسی و اصلاحات به نفع توده های ستمدیده مردم، افسانه ای بیش نیست و هم به این درس حاصل از تئوری رزمندگان سیاهکل و تجربه قیام بهمن تاکید نمود که دیکتاتوری و استبداد حاکم در ایران را نمی توان بدون نابودی نظام سرمایه داری وابسته ایران از بین برد. این نظام اساساً فرم پذیر نیست، اصلاح پذیر نیست و تنها انقلاب توده ها، آن هم به شرط آن که طبقه کارگر و پیشروان کمونیست اش رهبر و سازماندهنده آن باشند، قادر است دموکراسی را در جامعه ما برقرار کرده و به خواسته های برحق توده ها پاسخ گوید.

با بررسی کارنامه خاتمی در زمینه اقتصادی می توان گفت از همان آغاز روی کار آمدن خاتمی، وی برنامه ای جدا از برنامه رفسنجانی نداشت. او ادامه دهنده برنامه های اقتصادی دوره رفسنجانی و مجری رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوده است. در این زمینه خاتمی تنها این خاصیت را داشت که با توجه به رسوایی رفسنجانی در رابطه با قتل‌های رستوران برلین، وسیله ای برای آرایش جمهوری اسلامی شد و چهره بزک کرده رژیم را وسیله جلب سرمایه های امپریالیستی نمود. او تحت لفافه "گفتگوی تمدنها" به استقراض میلیاردها دلار از منابع مالی امپریالیستی پرداخت، امری که شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان را بیش از پیش تحمل ناپذیرتر خواهد ساخت.

همین خاتمی به اصطلاح دموکرات و اصلاح طلب در جریان سفر اخیرش به ژاپن شخصاً یک قرارداد ناصرالدین شاهی به امضا رساند و حق مذاکره انحصاری درباره بهره برداری از میدان نفتی دشت آزادگان را در مقابل دریافت سه میلیارد دلار وام به یک کنسرسیوم ظاهراً ژاپنی واگذار کرد. حتماً می دانید که میدان نفتی دشت آزادگان در اهواز یکی از بزرگترین میادین نفتی جهان می باشد که موجودی نفت آن حدود ۲۶ میلیارد بشکه تخمین زده شده و برخی ارزیابی ها ارزش موجودی نفت آن را حدود یک صد میلیارد دلار اعلام نموده اند.

از زمانی که خاتمی به جای رفسنجانی پست ریاست جمهوری رژیم را اشغال نموده، رکود و تورم و گرانی در جامعه نه تنها تخفیف نیافته و اصلاح نشده، بلکه هر چه بیشتر تشدید شده و بیکاری آنچنان ابعاد وسیعی یافته که دسته دسته جوانان کشور، البته عمدتاً پسران جوان، با تحمل خطرات باورنکردنی از کشور فرار می کنند. دختران به سرنوشت

به مراتب بسیار بدتری دچار شده اند. این وضع در اثر سیاستهای اقتصادی رئیس جمهوری به وجود آمده که مدعی اصلاحات در جامعه و از جمله رسیدگی به مسائل جوانان این مرز و بوم بود. ببینید وعده های اصلاحات او به کجا کشید. در طی سه سال و نیم وضعیت اقتصادی کشور چنان به هم ریخته است که بی شرمانه از پرداخت حقوق کارگران خودداری می ورزند و کارگران را دسته دسته اخراج می کنند. کارگران بیکار شده، که حتی در ایام داشتن کار قادر به تامین معاش خود و خانواده خویش نبودند، حال چه باید بکنند؟ تنها ذکر یک مورد از درددل های کارگران که در روزنامه های خود رژیم هم درج شده، شرایط بسیار دردناک و طاقت فرسای زندگی کارگران ایران را نشان می دهد.

همانطور که می دانید کارگران شرکت علالدین در جهت تحقق خواستههایشان چندین بار به اعتصاب برخاسته و جاده تهران-کرج را بستند. یکی از کارگران می گوید: "به خدا قسم همه کارگران ناراحت هستند"، بعضی از کارگران "دلشان می خواهد همین امروز تیرباران بشوند، یعنی دوست ندارند توی این دنیا زندگی کنند". برخی می گفتند: "مرگ یک بار، شیون یک بار. بیایند توی همین جاده ما را ببندند به رگبار و راحتان کنند".

فکر می کنید در چنین شرایطی سرکوب صرف برای رژیم جمهوری اسلامی کارآیی خواهد داشت؟ نه! به این امر یک دسته از خود سران جمهوری اسلامی نیز اعتراف می کنند که سرکوب صرف، توده ها را هر چه بیشتر به سوی مبارزه برای براندازی جمهوری اسلامی یعنی به سوی انقلاب سوق خواهد داد. بنابراین آنها می کوشند در حالیکه کماکان شرایط اختناق و ترور را در جامعه حفظ می کنند و کماکان توسل به شیوه های سرکوب را پی می گیرند، وسیعاً به کار فریب توده ها متوسل گشته و با اشاعه توهم اصلاح پذیری نظام، مردم را گول بزنند و به این ترتیب سدی در مقابل رشد مبارزات آنان ایجاد نمایند. خاتمی و اصلاح طلبان دروغین در راستای این خط رژیم کار می کنند. گاه بعضی هایشان حرفهای خیلی دلنشین هم مطرح می کنند. مثلاً بر علیه اختیارات وسیع ولایت فقیه حرف می زنند، یا از جدایی دین از دولت صحبت می کنند و غیره. ولی حرفهای آنها هر چه باشد به واقع همه آنها خواستار حفظ آن شرایط جهنمی و دردناکی هستند که گوشه ای از آن را از زبان یکی از کارگران شرکت علالدین شنیدیم. همه آنها خواستار حفظ سیستم اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران، نظام سرمایه داری وابسته و رژیم جمهوری اسلامی هستند. این واقعیت را یکی از همین به اصطلاح اصلاح طلبان به نام شمس الواعظین چنین بیان می کند: "به نظر من اصلاحات فرارفتن از نظام و آسیب رساندن به آن نیست، بلکه فرورفتن در نظام و آسیب شناسی و آسیب زدایی از آن است".

به واقع آنها برای نجات این سیستم و این رژیم است که به میدان آمده اند.

در اوضاع اقتصادی-اجتماعی کنونی، در سالهای اخیر روزی نبود که شاهد اعتراض و مبارزه کارگران و زحمتکشان در چهارگوشه کشور نباشیم. در خلخال، عجب شیر، آبادان، سنندج، کارگران نساجی مازندران، ماشین سازی تبریز، بیسکویت

ویتانا، کارگران شرکت حفاری نفت و کفش ملی همه جا توده هایی که کارد به استخوانشان رسیده به پاخاستند و اتفاقاً دولت "اصلاح طلب" هم هرگز از سرکوب آنها بازمانده است.

موضع خاتمی در جریان حمله به کوی دانشگاه تهران و وحشی گریهایی که در دانشگاه تبریز شد، معنای واقعی اصلاحات و اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. از جنبه دیگر در طی سه سال و نیمی که خاتمی بر مسند کار قرار گرفته مجازات بربرمنشانه قطع دست، سنگسار و اعدام البته با روشهای مدرن و اصلاح شده همچنان ادامه یافته و فحشا و اعتیاد و خودکشی به مثابه عوارض سلطه سرمایه داری وابسته و سیاستهای جمهوری اسلامی نه تنها کاهش نیافته، بلکه چنان ابعاد وسیعی یافته است که امروز در نتیجه این وضع به قول خودشان هر دقیقه یک نفر وارد زندانهای کشور می شود و زندانهای ایران بالاترین تعداد زندانی را در طول تاریخ معاصر پیدا نموده اند.

در تمامی این سالها، رئیس جمهور اصلاح طلب جمهوری اسلامی نه تنها سرکوب مبارزات توده ها را مورد تایید قرار داده، بلکه خواهان حمایت از شدت عمل نیروهای انتظامی شده و بخش بزرگی از بودجه دولتی را صرف تقویت و گسترش این نیروها نموده است. در این فاصله دفاع او از آزادی را هم دیدیم که چگونه آزادی را ابتدا به "آزادی فرد مسلمان" تبدیل نمود و سپس لاجوردی جلاد، این منفورترین دژخیم جمهوری اسلامی، را به عنوان سمبل آزادی طلبی و مبارزی آزادیخواه مورد تقدیر قرار داد. همه این واقعیات نشان می دهد که در این سالها ما در حالیکه مدام در معرض تبلیغات مربوط به اصلاحات قرار داشتیم ولی در واقعیت نه با اصلاحات بلکه با تلاشی جهت فریب مردم مواجه بوده ایم، تلاشی که متأسفانه تا حدودی هم کارآیی داشته است.

واقعیت این است که فریبکاری خاصیت همیشگی جمهوری اسلامی بوده است و در ۲۲ سال گذشته روزی نبوده که این رژیم به طریقی به فریب مردم نپرداخته باشد، سالها جهت انحراف مبارزات ضدامپریالیستی مردم فریبکارانه شعار "مرگ بر آمریکا" سر دادند و حتی سفارت آمریکا را هم مثلاً اشغال کردند. بعد دیدیم که چگونه همین به اصطلاح ضدآمریکایی ها با نمایندگان ریگان نشستند و قراردادهای محرمانه بستند. چندین سال شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" سر دادند و جنگ امپریالیستی را به عنوان راه رسیدن به کریلا و قدس با سوءاستفاده از احساسات مذهبی بخشهایی از مردم توجیه کردند و بعد دیدیم که چگونه وقتی منافعشان ایجاب کرد، کریلا و قدس را فراموش کردند و طرفدار صلح و آشتی شدند. زمانی از بازسازی سخن گفته و سردار سازندگی درست کردند و آنقدر پروژه های غیرواقعی افتتاح کردند که صدای افرادی از خودشان هم در آمد و معلوم شد که گاه برخی از پروژه ها دو بار افتتاح شده و یا پروژه ای که اساساً وجود خارجی نداشته، افتتاح شده است. بعد هم به معجزه خاتمی و افسانه اصلاح پذیری رژیم متوسل شدند و هنوز این پروژه به پایان نرسیده و ما شاهد هیچ تغییری در زندگی مردم نیستیم، مسئله "عبور از خاتمی" را پیش می کشند و با دغلکاری مردم را برای انتخابات ریاست جمهوری خردادماه آماده می کنند.

آیا زمان آن نرسیده که از خود سؤال کنیم به راستی ما ایرانیان تا کی می خواهیم فریب بخوریم؟ یک روز خمینی ما را فریب می دهد. بعد رفسنجانی رئیس جمهور "معتدل و مدرن" می شود و روز دیگر خاتمی. یک روز خمینی رهبر مبارزات ضدامپریالیستی می شود و عکس اش را در ماه می اندازد و یک روز سیدی که سالها دستش در جنایات رژیم بوده با لبخندی وارد شده و اصلاح پذیری رژیم فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی را وسیله تحمیق مردم قرار می دهد و خیلی ها برایش دست می زنند.

اجازه بدهید آنچه را که تا اینجا گفته ام جمع بندی کرده و به صحبتم پایان دهم. تجربیات مبارزات مردم ما ثابت نموده که نه نظام سرمایه داری وابسته ایران رفم پذیر است و نه جمهوری اسلامی اصلاح پذیر. واقعیت این است که خاتمی برای اصلاحات واقعی در جهت پاسخگویی به نیازهای مردم نیامده است. این را پراتیک سه سال و نیمه ریاست جمهوری او به روشنی اثبات می کند.

با قدرت گیری خاتمی و جناح او دستگاه تبلیغات جمهوری اسلامی می کوشد اختلافات جناحهای مختلف رژیم را به حساب اصلاح پذیری جمهوری اسلامی بگذارد و همانطور که یونسی، وزیر اطلاعات رژیم، اذعان کرد نشان دهد که نظام "قدرت حل بحران و خودترمیمی" دارد. اما واقعیت این است که همه جناحهای جمهوری اسلامی در نفس سرکوب مردم و حفظ نظام جابرانه حاکم همسو و هم نظر هستند و همگی به قول شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، می دانند که "بر عرشه یک کشتی قرار" دارند که اگر "این کشتی بشکند، همه با هم غرق خواهند شد".

جوهر مسئله این است که به دلیل شرایط زندگی دهشتناک زندگی میلیونها زحمتکش در زیر خط فقر، به دلیل تراکم مطالبات توده ها صدای مردم بلند شده و جامعه به حالت انفجاری رسیده است. در چنین شرایطی خاتمی و افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی تلاشی است برای بزک کردن چهره خونین دیکتاتوری لجام گسیخته موجود و به انحراف کشاندن اعتراض توده های جان به لب رسیده و خرید زمان برای حفظ نظام حاکم، تا بلکه این دوران بحرانی را هم از سر بگذرانند. به قول جلایی پور، یکی از طرفداران خاتمی، "اصلاح طلبان به منزله پُلّی هستند که امکان همزیستی محافظه کاران و مردم را در درون نظام فراهم کرده اند. آنان غریق دریای نارضایتی مردم بودند و اصلاح طلبان به منزله نجات غریق آنان".

تمام تبلیغاتی که امروز تحت عنوان اصلاح طلبی بر علیه خشونت و انقلاب سازمان یافته و تمام تلاش رژیم برای اشاعه امکان اصلاح و فعالیت قانونی و مسالمت آمیز در چهارچوب نظام، کوششی است برای خلع سلاح نظری توده هایی که زیر سلطه استبداد حاکم و شرایط نکبت بار اقتصادی کارد به استخوانشان رسیده و آرزویی جز نابودی این شرایط ندارند. به واقع انقلاب و جنگیدن بر علیه سلطه حاکم تنها راه نجات آنهاست.

چه تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل و چه تجربیات قیام بهمن به آشکاری به ما می آموزد که بدون نابودی نظام سرمایه داری وابسته و در هم شکستن ماشین دولتی موجود و بدون سرنگونی جمهوری اسلامی، آزادی و دموکراسی به دست نمی آید و برای رسیدن به این هدف راهی جز انقلاب توده ها به رهبری طبقه کارگر و زیر هدایت یک رهبری کمونیستی وجود ندارد. بکوشیم تا راه این انقلاب را هموار نمائیم.

با درود به خاطره تمامی جانبازان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن!
با درود به همه آنهایی که در راه اعتلای جنبش کمونیستی ایران جان خود را فدا کردند!
و با ایمان به پیروزی کمونیسم!

موفق و پیروز باشید.